

جایگاه ارزش‌های اخلاقی در نظریات روابط بین‌الملل و اسلام

رضا مجدی^۱

۱۴

دوره ۷، شماره ۲، پیاپی ۱۴
پاییز و زمستان ۱۴۰۳

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۲/۱۰/۱۸

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۳/۹/۲۰

صص: ۲۳۴-۲۰۹

شاپا چاپی: ۲۵۳۸-۵۶۴X

شاپا الکترونیکی: ۲۷۱۷-۵۵۱



CC BY-NC-SA

چکیده

یکی از موضوعات اساسی که در نظام بین‌الملل فعلی اغلب در تئوری به آن پرداخته شده و در عمل کمتر اجرا می‌شود ارزش‌های اخلاقی مانند عدالت، صلح و حقوق بشر است. با توجه به سیاست عملی قدرت‌های بزرگ نقض ارزش‌های اخلاقی در سراسر جهان، در وضعیت کنونی بیش از هر زمان دیگر پرسش‌هایی در مورد جایگاه و نقش ارزش‌های اخلاقی و انسانی در سیاست بین‌الملل مطرح است. پژوهش حاضر با هدف بررسی جایگاه ارزش‌های اخلاقی در نظریه‌های روابط بین‌الملل، این پرسش را مطرح کرده است: در نظریه‌های روابط بین‌الملل ارزش‌های اخلاقی چه جایگاهی دارند؟ با توجه به اینکه اساسا امر اجتماعی دربردارنده معنایی اخلاقی است، فرضیه این است که در همه نظریات روابط بین‌الملل فضایی اخلاقی وجود دارد. بنابراین همه نظریه‌هایی که مخالف دیدگاه‌های اثبات‌گرایانه در حوزه روابط بین‌الملل هستند به صورت مستقیم یا غیرمستقیم با ارزش‌های اخلاقی مرتبط بوده و به آن توجه کرده‌اند. با این وجود در نظام بین‌الملل ملاک رفتار اخلاقی دولت‌ها منافع ملی آنهاست که بر مبنای رویکرد اثبات‌گرا عمل می‌شود. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و با نگاهی مقایسه‌ای، جایگاه ارزش‌های اخلاقی در رویکردهای اثبات‌گرا و پسااثبات‌گرا از جمله نظریه انتقادی، پست‌مدرنیسم و سازه‌انگاری را بررسی نموده و با جایگاه ارزش‌های اخلاقی در اسلام مورد مقایسه قرار داده است. با توجه به این‌که میزان توجه به ابعاد ارزش‌های اخلاقی متأثر از ماهیت، نوع و حوزه پوشش هر کدام از نظریه‌هاست، این مسئله با تجزیه و تحلیل مبانی فرانظری هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی صورت گرفته است.

کلیدواژه‌ها: ارزش‌های اخلاقی، فرانظریه، اثبات‌گرایی، نظریات پسااثبات‌گرا، اسلام.

DOI: 10.22080/jpir.2024.26559.1361

۱. مقدمه

روابط و سیاست بین‌الملل همواره تحت تأثیر قدرت و قدرت‌های بزرگ قرار داشته است. صاحب‌نظران این حوزه نیز همواره در صدد تبیین و توضیح سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی کشورها برآمده و با توجه به رخداد‌های مهم بین‌المللی مانند جنگ‌های جهانی، جنگ سرد، پایان نظام دوقطبی و جهانی شدن نظریات خود را تعدیل یا تثبیت نموده‌اند. یکی از مواردی که در سیاست اعلامی دولت‌ها همواره مورد توجه بوده، ارزش‌های اخلاقی از جمله عدالت، حقوق بشر و صلح می‌باشد. از آنجا که تبیین ارزش‌های اخلاقی در سیاست بین‌الملل ارتباط مؤثر و مستقیمی با آنارشی و ساختار قدرت در نظام بین‌الملل دارد، سیاست اعلامی کشورها در عمل تغییر کرده، ارزش‌های اخلاقی تحت تأثیر قدرت، رقابت و منافع ملی محدود شده، یا نادیده انگاشته شده است. نبود اقتدار مرکزی به‌طور طبیعی، باعث ایجاد فاصله میان کشورها شده و از میزان تعلقات عاطفی، اخلاقی و حتی عقلانی میان آنها می‌کاهد. آنارشی میزان علائق و منافع مشترک میان کشورها را محدود کرده و منطق قابل دفاع و ملموسی را برای رعایت اخلاق و اصول و ارزش‌های اخلاقی در میان آنها ارائه نمی‌دهد. در این وضعیت کشورها به دنبال کسب قدرت برای برآوردن منافع خود هستند. با توجه به اینکه هر اقدام و عمل دولت‌ها در سطح بین‌المللی نیاز به قدرت دارد، کشورهایی که قدرت بیشتری دارند، توان بیشتری برای نقض ارزش‌های اخلاقی و توجیه اقدامات خود داشته و همواره زمینه‌ساز ظلم، ستم، غارت ثروت و منافع کشورهای ضعیف‌تر می‌شوند. در شرایط کنونی که قدرت‌های بزرگ و عوامل منطقه‌ای آنها، به‌طور خاص رژیم صهیونیستی در غزه، در سطح وسیعی به نقض قواعد حقوقی، اخلاقی و انسانی مبادرت می‌ورزند، بیش از هر زمان دیگری ضرورت بررسی جایگاه و نقش ارزش‌های اخلاقی در سیاست بین‌الملل موضوعیت دارد. پژوهش حاضر قصد دارد جایگاه ارزش‌های اخلاقی را در نظریه‌های روابط بین‌الملل مورد بررسی قرار دهد. با توجه به نقش مثبت بنیادی نظریه‌ها در درک، فهم و توضیح روابط بین‌الملل از یک سو و آثار عملی و رفتاری مترتب بر آن از سوی دیگر واکاوی نظریه‌ها حائز اهمیت است. با این توضیحات پرسش این است: ارزش‌های اخلاقی چه جایگاهی در نظریه‌های روابط بین‌الملل دارند؟ فرضیه این است که نظریه‌هایی که

مخالف دیدگاه‌های اثبات‌گرایانه در حوزه روابط بین‌الملل هستند، به صورت مستقیم یا غیرمستقیم به بحث ارزش‌های اخلاقی مرتبط بوده و به آن پرداخته‌اند. از مهمترین نظریات اثبات‌گرا رئالیسم است که بحث ارزش‌های اخلاقی را از سیاست بین‌الملل جدا کرده و حتی ملاک رفتار اخلاقی دولت‌ها را عقلانیت و منافع ملی قرار داده است. در مقابل نظریاتی منتقد این رویکرد، به گروه پسااثبات‌گرایان تعلق دارند. از جمله این نظریات می‌توان به نظریه انتقادی، پست‌مدرنیسم و سازه‌نگاری اشاره کرد. در پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی جایگاه ارزش‌های اخلاقی در نظریات اثبات‌گرا و سپس پسااثبات‌گرا و همچنین اسلام بررسی شده و تا حدودی مورد مقایسه قرار می‌گیرند. با توجه به اینکه چگونگی پردازش نظریه‌ها در قالب فرانظریه صورت می‌گیرد، به مبانی فرانظری هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی نظریات اثبات‌گرا (رئالیسم) و پسااثبات‌گرا و همچنین اسلام برای بررسی جایگاه ارزش‌های اخلاقی در آنها پرداخته می‌شود.

۲ مباحث فرانظری در روابط بین‌الملل

فرانظریه حوزه‌ای فرعی از روابط بین‌الملل است که سعی در پاسخ به این سؤال دارد که چه چیزی شکل‌دهنده یک نظریه خوب است؟. همان‌طور که معنای واقعیت به نظریه وابسته است، نظریه نیز برای اینکه کفایتش تضمین شود به بازاندیشی فرانظری وابسته می‌باشد. فرانظریه «آنچه فراتر یا خارج از هر نظریه ماهوی، پژوهش تجربی یا عمل انسانی قرار دارد» است (Sousa, 2010: 456). مفروضاتی که هر محقق باید از آن آگاه باشد و در صورت لزوم آن را به صراحت بیان کند، به موارد زیر مربوط می‌شود: اول، این که جهان چگونه است (هستی‌شناسی). دوم، چگونه می‌توان جهان را شناخت (معرفت‌شناسی). سوم اینکه کدام روش‌های تحقیق در مطالعه جهان (روش‌شناسی) به کار گرفته شود. بدین ترتیب، هرگونه اظهارنظر یا بررسی دقیق متون باید با در نظر گرفتن فرانظریه مربوطه محققان صورت گیرد (Sousa, 2010: 456). صاحب‌نظران بسیاری از اختلاف‌نظرها در حوزه محتوایی روابط بین‌الملل را ناشی از مسائل فرانظری می‌دانند، زیرا همه نظریه‌پردازان به نوعی تعهد فرانظری داشته و مباحث خود را از این دریچه مطرح می‌کنند.

۱/۲ هستی‌شناسی

هستی‌شناسی به ماهیت واقعیت یا هستی اشاره دارد، که «جدا از ماهیت هر شیء موجود» است و به این سؤال می‌پردازد که «ماهیت واقعیت اجتماعی چیست؟» و «درباره چه چیزهایی باید بدانیم» (Kant, 2014: 69). ادعاهای هستی‌شناختی «ادعاهایی درباره آنچه وجود دارد، چه چیزی شبیه آن است، چه واحدهایی آن را تشکیل می‌دهند و چگونه این واحدها با یکدیگر تعامل دارند» (Grix, 2002: 177). هستی‌شناسی‌ها ساختمان‌ها و مبانی زیربنایی هر مرجع و نظریه در روابط بین‌الملل را شناسایی می‌کنند. آنها وجود موجودیت‌ها را در نظریه‌ها توصیف می‌کنند، چگونگی وجود و ارتباط این موجودیت‌ها با یکدیگر را توصیف می‌کنند و در نهایت باعث ایجاد دیدگاه‌های متفاوت در افراد از جهان اطراف می‌شوند (Hamilton, 2017: 156). هر یک از نظریه‌های روابط بین‌الملل دارای یک هستی‌شناسی خاصی بوده و ارائه‌دهنده دیدگاه خاصی از هستی و ماهیت وجودی روابط بین‌الملل است. آنچه در هستی‌شناسی مورد بررسی قرار می‌گیرد عبارت است از مؤلفه‌های: علیت، ماهیت بازیگر، ساختار-کارگزار و واقعیت بین‌المللی (Zolfaghari, 2022: 157). در حوزه هستی‌شناسی اثبات‌گرایان به جهان روابط بین‌الملل عینی که خارج از ذهن وجود دارد معتقد است. پسااثبات‌گرایان جهان خارج از ذهن را انکار کرده و آن را یک برساخته اجتماعی می‌دانند. اثبات‌گرایان دولت‌ها را مهمترین بازیگر عرصه نظام بین‌الملل دانسته که کنشگری پیشااجتماعی، عاقل و با هویت و منافع پیشینی است و بر این اساس به دنبال به حداکثر رساندن سود و منفعت اقتصادی بدون توجه به منافع دیگران است. پسااثبات‌گرایان بازیگران بین‌المللی را شامل دولت‌ها و سایر بازیگران نظیر سازمان‌های دولتی و غیردولتی دانسته که ماهیت و هویت اجتماعی دارند و بر اساس منطقی اقتضاء و استدلال به دنبال کسب منافع مناسب، موجه و مشروع هستند. اثبات‌گرایان بر تأثیر ساختار بر کارگزار و پسااثبات‌گرایان به رابطه متقابل ساختار و کارگزار تأکید دارند (ولی‌زاده و دیگران، ۱۳۹۹: ۱۰۴). هستی‌شناسی نقطه شروع همه تحقیقات است که پس از آن مواضع معرفت‌شناختی و روش‌شناختی فرد به طور منطقی دنبال می‌شود.

۲/۲ معرفت‌شناسی

معرفت‌شناسی بر چگونگی کسب یا توسعه دانش جهان توسط انسان متمرکز است. هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی به ترتیب این‌گونه از هم متمایز می‌شوند: «ماهیت هستی» و «معرفت هستی». هستی‌شناسی به آنچه می‌توانیم درباره جهان بدانیم و معرفت‌شناسی به چگونگی شناخت آن مربوط می‌شود (Kant, 2014: 70). آنچه می‌توان درباره واقعیت دانست، یک پرسش معرفت‌شناختی است. جایگاه هستی‌شناختی هر فرد بر موقعیت معرفتی او تأثیر می‌گذارد. بر اساس رویکرد هستی‌شناختی، پیامدهای معرفت‌شناختی فراتر از تجربه نیز آشکار می‌شود. برای مثال، اگر دنیای روابط بین‌الملل به‌عنوان یک واقعیت عینی که توسط قوانین تجربی اداره می‌شود، تعریف شود، نظریه تجربی نیز برای درک آن ضروری و کارآمد است. در نتیجه، اگر هدف نظریه روابط بین‌الملل کشف واقعیت و روابط علی و تدوین فرضیه‌های تجربی قابل آزمون باشد، دانش روابط بین‌الملل به تبیین روابط علی بین متغیرها محدود می‌شود. سپس بر اساس شناختی که معتبر تلقی می‌شود، سیاست بین‌الملل مورد توجه و تصور قرار می‌گیرد (Zolfaghari, 2022: 157). در معرفت‌شناسی بر مواردی مانند مطالعه و تبیین امکان شناخت، چگونگی دستیابی به شناخت، ماهیت نظریه و دانش روابط بین‌الملل، منابع، ابزار و متعلق شناخت، ملاک و معیار صدق و کذب و چگونگی آزمون، اعتباریابی و ارزیابی نظریه‌های موجود و مطلوب در روابط بین‌الملل تأکید می‌شود. اثبات‌گرایان معتقد به امکان شناخت قطعی با روش‌های تجربی و پسااثبات‌گرایان معتقد به عدم امکان شناخت قطعی پدیده‌های روابط بین‌الملل هستند. اثبات‌گرایان ملاک صدق و کذب یک نظریه را تناظر و تطابق آن با واقعیات مشهود می‌دانند. پسااثبات‌گرایان ملاک درستی آن را انسجام درونی به معنای نبود تناقض میان مفاهیم و گزاره‌های نظریه محسوب می‌دارند (ولی‌زاده و دیگران، ۱۳۹۹: ۱۰۴). بنابراین بین اثبات‌گرایان و پسااثبات‌گرایان به لحاظ معرفت‌شناختی تفاوت زیادی وجود دارد. این تفاوت منجر به استفاده از روش‌ها و ابزارهای متفاوتی برای بررسی علمی یک پدیده و در نهایت درک متفاوت از جهان هستی نیز شده است.

۳/۲ روش‌شناسی

روش‌شناسی بر روش‌ها، شیوه‌ها و مکانیسم‌هایی تأکید دارد که انسان می‌تواند برای درک جهان از آنها استفاده کند. بنابراین، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی در نهایت به هم مرتبط هستند. تفکیک این دو بسیار دشوار است، بنابراین معمولاً با هم بررسی می‌شوند (Sousa, 2010).

460) بنابراین نظریه‌های روابط بین‌الملل هر کدام بر یک هستی‌شناختی خاص مبتنی بوده که بر اساس آن مواضع معرفت‌شناختی و روش‌شناختی آنها نیز روشن می‌شود. بر اساس مبانی فرانظری مطرح شده، در ادامه به بررسی جایگاه ارزش‌های اخلاقی در نظریه‌های اثبات‌گرا و پسااثبات‌گرا پرداخته می‌شود.

۳ اثبات‌گرایی و ارزش‌های اخلاقی

اثبات‌گرایی به معنای بکارگیری روش علمی تجربی در کسب معرفت است و بر اساس آن، تنها روش معتبر تحقیق و شناخت، روش علمی تجربی است. آگوست کنت، برای فکر بشر سه مرحله قائل بود؛ مرحله اول، مرحله الهی و دینی بود. مرحله دوم، مرحله فلسفی است. مرحله سوم، مرحله علمی، اثباتی و تحقیقی است. در این مرحله انسان‌ها به چگونگی پیدایش پدیده‌ها و روابط آنها با یکدیگر به لحاظ علمی روی آوردند. در نگاه پوزیتیویستی به جهان، علم به عنوان راهی برای دستیابی به حقیقت، کنترل پدیده‌ها و پیشبینی در نظر گرفته می‌شود. پدیده‌ها بر اساس قوانین علی و معلولی عمل کرده و با بکارگیری روش علمی می‌توان علت رویدادها را تشخیص داد (Taqiuddin & Rahmawati, 2020: 2). در عرصه روابط بین‌الملل خردگرایان از جمله نواقع‌گرایان و نولیبرال‌ها جزو نظریات اثبات‌گرا محسوب می‌شوند. بر اساس مواضع هستی‌شناسی، جهان خارج از ذهن واقعیت دارد. محقق می‌تواند نسبت به این واقعیت‌ها معرفت یقینی به دست آورد. از نظر آنها جهان هستی قطعی و متعین بوده، بر اساس قوانین علت و معلولی عمل نموده و با بکارگیری روش‌های علمی می‌توان جهان را درک، پیشبینی و کنترل کرد (Ahmed, 2008: 2).

اثبات‌گرایان از معرفت‌شناسی فهم عینی حمایت کرده و معتقدند حقیقت و یا عدم حقیقت یک گزاره را می‌توان از طریق مشاهده تجربی مشخص نمود (Humphreys & Suganami, 2017: 3). در این رویکرد پدیده‌ها می‌توانند دیده شوند و یا به اثبات برسند. بنابراین ایده‌ها و ارزش‌های اخلاقی، یا نظریات مربوط به دین و الهیات که در عرصه متافیزیک هستند، ویژگی‌های علم تجربی را ندارند. در حوزه الهیات ذهن انسان به دنبال ماهیت ذاتی پدیده‌ها و موجودات است. به دنبال علت اول و نهایی (منشأ و هدف) همه تأثیرات و به طور خلاصه مفاهیم و دانش مطلق است.

در دین فرض می‌شود که همه موجودات بی‌واسطه خلق شده‌اند. در دین و اخلاقیات صحبت از موجودات فراطبیعی، نیروهای انتزاعی و اثرات متافیزیکی است که قادر به تأثیرات بنیادین و خلق همه پدیده‌ها هستند، و این نیروها ازلی و تغییرناپذیرند که این موارد در رویکرد اثبات‌گرا، قابل واریسی علمی و تجربی نیست (8: Taqiuddin & Rahmawati, 2020).

در اثبات‌گرایی معیار صدق و کذب گزاره‌ها و نظریه‌ها، امور واقع یا فاکت‌ها هستند. به گونه‌ای که برای تعیین صدق و کذب گزاره‌ها و نظریه‌ها باید به امور واقع خنثی و بی‌طرف استناد کرد. واقعیت‌های عینی تنها ابزار معتبر برای داوری در مورد مدعای حقیقت گزاره‌ها و نظریه‌ها هستند. معرفت‌شناسی اثبات‌گرا بر نظریه تناظر صدق مبتنی است و برای گزاره‌ها باید مابه ازای خارجی به دست آید. در این رویکرد تنها گزاره‌ها و نظریه‌هایی که در عمل و به تجربه بتوان آزمود و صحت و سقم آنها را تأیید کرد معنادار هستند و در صورتی حقیقت دارند که آزمون‌های تجربی را با موفقیت طی کنند. از این‌رو، کلیه گزاره‌هایی که در عمل آزمون‌ناپذیرند بی‌معنا بوده و نمی‌توان در مورد صدق و کذب آنها داوری کرد. گزاره‌های اخلاقی و دینی در این حوزه قرار می‌گیرند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۳: ۹۶). در این دیدگاه، ساختارهای ژرفی که مشاهده‌پذیر نباشند، وجود ندارند. به این دلیل که جهان اجتماعی واقعیت دارد و برساخته اجتماعی نیست، از شیوه‌های تجربی می‌توان به عنوان آزمونی مستقل برای بیان اعتبار یک واقعیت اجتماعی استفاده نمود.

هدف علوم اجتماعی صدور «احکام علی» است، از این نظر برقرار کردن روابط علی میان پدیده‌های اجتماعی امکان‌پذیر است. هدف علوم اجتماعی جستجوی پرسش‌های تجربی است، در حالی که اخلاق، فلسفه، متافیزیک و یا مذهب به دنبال پرسش‌های هنجاری‌اند. از آنجا که می‌توان پرسش‌های تجربی را از هنجاری جدا ساخت، برای علوم اجتماعی، امکان عینی بودن و رهایی از ارزش‌ها وجود دارد (22-23: Marsh & Furlong, 2002). بنابراین هر مفهومی از جمله مفاهیم انتزاعی دینی و اخلاقی که خارج از دسترس علم به معنای پوزیتیویستی آن باشد، شبه علم، غیر علم و متافیزیک است.

گزاره‌هایی مانند گزاره‌های متافیزیکی، ارزشی، اخلاقی، دینی و زیبایی‌شناسانه بدون معنا هستند. گزاره‌های متافیزیکی شبه گزاره هستند، نه صادق و نه کاذب، بلکه بدون معنا می‌باشند. یک

گزاره همانقدر محتوا یا حقیقت دارد که تحقیق‌پذیر باشد، و لذا اگر بخواهد فراتر از تجربه ممکن قرار داشته باشد، نه می‌تواند به زبان آید، نه اندیشیده شود و نه حتی خواسته یا پرسیده شود (واله و جوادی، ۱۳۹۷: ۲۹۷-۲۹۵). در این رویکرد علم از ارزش‌ها فارغ و جداست. اثبات‌گرایی بر عینیت تکیه دارد، بنابراین اهمیت تجارب و ارزش‌های ذهنی افراد را نادیده می‌گیرد (Park et al, 2020: 691). یکی از نظریات مهم روابط بین‌الملل که بر مبنای اثبات‌گرایی قرار دارد نواقع‌گرایی است.

برای نواقع‌گرایانی مانند کنت والتز، جهان خارج از ذهن و مستقل از شناخت انسان وجود دارد. ساختار نظام بین‌الملل مادی است و عملکرد دولت‌ها به عنوان بازیگران اصلی نظام بین‌الملل را تعیین می‌کند. دولت‌ها بازیگرانی خردمند و پیشاجتماعی بوده که هویت و منافعشان از قبل مشخص شده و آنها در محیط راهبردی نظام بین‌الملل به دنبال کسب منافع بیشتر بر مبنای بازی با حاصل جمع صفر در رقابت با دیگران هستند. به اعتقاد نواقع‌گرایان بر جهان اجتماعی نیز مانند جهان طبیعی قوانینی حاکم است که می‌بایست کشف و تبیین شود. همه کشورها در نظام بین‌الملل به صورت مشابه و در واقع بر اساس قواعدی عمل می‌کنند که ساختار نظام بین‌الملل بر آنها تحمیل می‌کند. ساختار آنارشیک است و دولت‌ها باید برای رسیدن به امنیت و منافع خود، عقلانی عمل کنند (Brook, 2006: 5). نورثالیسم که مکتبی مادی‌گراست، از شکل‌گیری روابط بین‌الملل مبتنی بر اخلاق جلوگیری کرده است (ابراهیمی و دیگران، ۱۳۸۹: ۶). ارزش‌های اخلاقی در این دیدگاه هیچ جایگاهی ندارد.

بر خلاف نظریات پسااثبات‌گرا و همچنین اسلام، در نظریه واقع‌گرایی بازیگران می‌باید عقلانی رفتار کنند. عقلانیت نیز به کارگیری مؤثرترین ابزار جهت دستیابی به اهداف است. بازیگرانی که بر اساس این منطق عمل می‌کنند به این مسئله توجهی ندارند که ممکن است اهدافشان غیرمنطقی بوده یا وسیله به کارگیری برای رسیدن به هدف غیراخلاقی و مستلزم ایجاد لطمات غیراخلاقی زیادی به دیگران است (Chernoff, 2007: 42). در این مکتب هدف وسیله را توجیه می‌کند. بدین معنا که بازیگران برای رسیدن به هدف خود که همانا کسب قدرت و امنیت است، از هر وسیله‌ای استفاده می‌کنند، حتی اگر مستلزم نقض ارزش‌های اخلاقی و انسانی مانند نقض صلح، بی‌عدالتی و ظلم به دیگران باشد. در این مسیر تعارض و جنگ ضروری

است. هدف از جنگ نیز کسب پیروزی است و کسب این هدف با هر وسیله ممکن ضرورت دارد (Read, 2012: 18). ارزش‌های اخلاقی مانند انصاف، آزادی و عدالت مربوط به درون مرزهای ملی است، و عرصه نظام بین‌الملل عرصه زندگی و مرگ، بی‌عدالتی و بی‌اخلاقی است. قدرتمندان به راحتی اصول اخلاقی را برای رسیدن به منافع خود زیر پا گذاشته و در طول تاریخ ضعفا محکوم به ظلم، بی‌عدالتی و مرگ بوده‌اند (Lundborg, 2019: 240). از دیدگاه نورنالیسم ملاحظات اخلاقی تا آنجا که منحل منافع امنیتی یک کشور نباشد، قابل احترام است و عمل به آنها تجویز می‌شود، اما به محض اینکه اخلاقیات و پایبندی به اصول اخلاقی کمترین حدش‌ای به منافع امنیتی کشور وارد سازد، می‌باید نادیده گرفته شوند. نورنالیست‌ها تعهد به این مسائل را حتی به عنوان یک الزام اخلاقی در نظر می‌گیرند که دولت‌ها باید برای حفظ امنیت و رفاه شهروندان خود آنها را انجام دهند و در این مسیر نیاز به هیچ توجیهی نیست، زیرا اقدام بر اساس منافع ملی خود بهترین توجیه است (Chernoff, 2007: 49). هدف اصلی مقابله با تهدید، کسب منافع ملی و در نهایت حفظ موجودیت و بقا است. با این منطق حتی شاهد استفاده از بمب اتم از جانب آمریکا بوده و به بهانه حفظ امنیت و دفاع از خود رژیم صهیونیستی در غزه مبادرت به کشتار وسیع غیرنظامیان از جمله زنان و کودکان می‌کند.

۴ ارزش‌های اخلاقی در رویکردهای پسااثبات‌گرا

پسااثبات‌گرایی شامل طیف وسیعی از نظریات است که امکان پرداختن به همه آنها در این نوشتار وجود ندارد، لذا از میان نظریات مختلف پسااثبات‌گرا به مکتب فرانکفورت، پست مدرنیسم و سازه‌انگاری پرداخته می‌شود.

۱/۴ نظریه انتقادی (مکتب فرانکفورت)

نظریه انتقادی در معنای خاص، شامل دیدگاه‌های متأثر از مکتب انتقادی فرانکفورت و بحث‌های هورکهایمر^۱، آدورنو^۲ و هابرماس در نقد تجدد و روشنگری خصوصاً در تجلیات معرفتی و فرهنگی آن و با تلاش برای هدایت تجدد به سمت ابعاد فراموش شده آن است (Bohman, 2005: 3). نقد عقلانیت و علم مدرن مهمترین بحث کتاب مشترک آدورنو و

1 Horkheimer

2 Adorno

هورکهایمر با عنوان «دیالکتیک روشنگری» است. آنها در این کتاب معتقدند که عصر روشنگری، به مطرح شدن عقل انسان و به نوعی افسون‌زدایی از عقل انسان و از علم می‌پردازد. افسون‌زدایی چیست؟ علم قبل از روشنگری حالت دست نیافتنی داشت. روشنگری بیان داشت که علم افسون ندارد. اگر عقل را به کار اندازید و ابزار علمی را درست به کار برید، به آن می‌رسید. در واقع زنجیر را از دست و پای عقل انسانی باز کرد. ولی در شرایط جدید علم جدید خودش به انگاره‌ای تبدیل شده است که دست و پای فکر بشر را بسته است. در حالی که عقل اصلاً شکافنده و واقعیت نیست. ادعای علم مدرن که می‌گوید می‌تواند ابژه را همان‌گونه که هست بشناسد، ادعایی گزاف است. این خودش نوعی ایدئولوژی است، ولی در قالب علم مدرن قرار گرفته است. نویسندگان این کتاب شأنیت عقلانیت را زیر سؤال می‌برند و می‌گویند برای توجیه سرمایه‌داری صنعتی است که با ابزار تکنولوژی دارد جامعه را تحت کنترل قرار می‌دهد، ولی منویات خود را این‌گونه پنهان می‌سازد. علم مدرن انسان را به شیء تبدیل می‌کند، همه چیز انسان را به اشیاء قابل خرید و فروش تبدیل می‌کند. علم مدرن بازگو کننده واقعیات نیست. آنها روی دیگر روابط قدرت هستند (آدرنو و هورکهایمر، ۱۴۰۱). بنابراین کار انسان در عرصه شناخت، پیدا کردن رابطه این ساختارهای معنایی با قدرت است. باید دید کدام ساختار معنایی کدام منفعت و رابطه قدرت را بازتاب می‌دهد. بنابراین آدرنو و هورکهایمر درصدد این هستند که غیراخلاقی بودن علم مدرن و رویکرد اثبات‌گرا را نمایان سازند.

علم پوزیتیویستی، که واقعیات‌ها و ارزش‌ها را جدا از هم تلقی می‌کند، مبتنی بر یک عینیت‌گرایی کاذب است که محتوای اجتماعی واقعیات و ایده‌ها را پنهان می‌نماید. نظریه انتقادی معتقد است عینیت و قطعیت ممکن نیست. ارزش‌ها از واقعیات جدا نیست، بی‌طرفی علمی ناممکن است. هر نظریه‌ای به نفع کسی و برای هدفی خاص است. بنابراین نمی‌توان شناخت را از ابعاد سیاسی، اخلاقی و ایدئولوژیک بی‌طرف محسوب داشت، بلکه هر شناختی منافع مشاهده‌گر و محقق را بازتاب می‌دهد. به همین لحاظ آنها عقلانیت اثبات‌گرا را که در نهایت منجر به تسلط بر طبیعت و به سلطه غرب بر دیگر جوامع شد رد می‌کنند (Nilsson, 2023: 1). این مکتب به دنبال تغییر و رهاسازی است. آنها برخلاف اثبات‌گرایان که نگران نظم و ثباتند، سعی دارند

که همزمان با نشان دادن تغییرپذیری (تاریخی بودن) وضعیت موجود، پیامدهای ناعادلانه بودن آن را نیز که نشان از سلطه غرب و سیستم سرمایه‌داری با بکارگیری روش‌های اثبات‌گرایانه بر دیگر جوامع دارد را نیز نشان دهند. نظریه انتقادی اثبات‌گرایی را از این منظر که محافظه‌کار و سرکوبگر بوده و امکانات تغییر را نظام بین‌الملل درک نمی‌کند، نقد کرده و با ایجاد تفکر آرمانی، قائل به سعادت، آزادی و رهایی بشریت است. بنابراین نظریه‌ای هنجاری و ارزشی و یک پروژه رهایی بخش بوده که متعهد به تشکیل جهانی برابرتر و عادلانه‌تر است (Yalvaç, 2017: 3). بر این اساس می‌توان گفت نظریه انتقادی اساساً نظریه‌ای هنجاری و ارزش‌مدار است.

نظریه انتقادی مرزهای ملی را کم‌اهمیت دانسته و به هنجارهای جهانشمول مانند حقوق بشر، آزادی، رهایی از سلطه، عدالت، رهایی از فقر و شکنجه و غیره اهمیت می‌دهد. توجه به تفاوت‌ها و احساس مسئولیت نسبت به دیگر آحاد بشر از مهمترین خواسته‌های مکتب انتقادی است. این نظریه به دنبال رهایی‌بخشی فرودستان و ستم‌دیدگان از سلطه است و بنابراین اهدافی اخلاقی دارد و جزو نظریه‌های اخلاق‌مدار و ارزشی در روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. این نظریه با توتالیتاریسم سیاسی و فرهنگی مخالف است. در این رویکرد هرگونه گفتمان غالبی منعکس‌کننده ارزشها و منافع گروه‌های مسلط است (Duignan, 2022: 4). پیروان این مکتب متأثر از نظریه کنش ارتباطی^۱ هابرماس، مبحث «اخلاق گفتمانی»^۲ را مطرح کرده، در سطح بین‌المللی نیز به دنبال اعمال آن هستند. هابرماس سعی دارد عقل را در چارچوبی بین‌الذاتانی و ارتباطی مطرح کند. برای او، بازیابی عناصر مهم و گم‌شده عقل، کشف بعد شناختی آن، یعنی عقل ارتباطی بود. در این راستا جامعه مدنی یا سپهر عمومی در سطح جهانی می‌باید صورت پذیرد و گفتگوی فارغ از سلطه در سطح جهانی اعمال شود. این مسئله باعث شکل‌گیری «اجماع معرفتی» می‌شود که ملاک حقیقت به شمار می‌رود. بنابراین چیزی حقیقت است که با اجماع به عنوان حقیقت در نظر گرفته شود. اگرچه هابرماس خود بر این مسئله واقف است که در جهان متنوع و متکثر فرهنگی و قومی کنونی ایجاد اجماع معرفتی سخت است، ولی می‌توان به یک مرجعیت اصول اخلاقی نائل شد و بر مبنای آن داوری نمود (Roach, 2009: 68). اهمیتی که نظریه انتقادی به ارزش‌ها، هنجارها و گفتمان‌ها داده است، باعث شده که پیروان آن‌ها

1 Communicative Action Theory

2 Discursive Ethics

به دنبال نفی استبداد و ایجاد دموکراسی در عرصه داخلی و سلطه‌زدایی بویژه از کشورهای جهان سوم در سطح نظام جهانی باشند.

نظریه انتقادی عقلانیت ابزاری که توجیه‌گر منفعت‌گرایی قدرت‌های بزرگ است را نقد کرده و جامعه جهانی را به بازگشت به «اخلاق هنجاری» دعوت می‌کند که بیانگر کاهش نابرابری در سطح جهانی، برقراری عدالت جهانی و احترام به تنوع فرهنگی است. اخلاق هنجاری در گروه اخلاق گفتمانی است که در سپهر عمومی با گفتگوی فارغ از سلطه ایجاد می‌شود (Ferreira, 2018: 2). به طور کلی انتقادی‌ها با نقد الگوهای رئالیستی دولت‌ها که به دنبال منافع خود بدون توجه به ارزش‌ها هستند، نظامی را تبلیغ می‌کنند که در آن عدالت برقرار شده و به حاشیه‌نشین‌ها و افراد و ملت‌های تحت سلطه و ستم نیز توجه شود. آنها نظم موجود را طبیعی ندانسته، بلکه نظامی تاریخی محسوب داشته که با فراهم شدن شرایط خاص متحول خواهد شد. نظم کنونی با ابزار سلطه و سرکوب ایجاد شده و سلطه نمی‌تواند تداوم یابد. بنابراین ارزش‌های اخلاقی در این نظریه مدنظر و توجه قرار دارد.

۲/۴ پست مدرنیسم

پست‌مدرن‌ها به واقعیت به مثابه یک امر برساخته اجتماعی و بین‌الذاتانی اعتقاد دارند که خارج از ذهن وجود ندارد. حقیقت امری کشف‌کردنی نیست، بلکه ساختنی است، هویت‌ها هرگز ثابت نبوده و دائما دگرگون می‌شوند. پست‌مدرن‌ها به جای علیت، ضرورت و کلیت فلسفی به تصادف، شانس، اقبال و موارد اینچنینی معتقدند (Nodings, 1995: 73). هیچ حقیقت عینی و ثابت و هیچ معیار و ملاک عینی از باور در رویکرد پست مدرنیستی وجود ندارد. این مسئله در تمام حوزه‌ها مانند جهان‌شناسی، انسان‌شناسی، هنر، ادبیات، اخلاق و سیاست وجود دارد (Wood, 2008: 21). هستی‌شناسی پست‌مدرنیستی مدعی است که پدیده‌های اجتماعی و معانی آنها به طور مستمر توسط کنشگران اجتماعی برساخته می‌شود. این نشان می‌دهد که پدیده‌ها و مقوله‌های اجتماعی نه تنها از طریق تعامل اجتماعی تولید می‌شوند، بلکه در حالت بازنگری دائمی هستند (Grix, 2002: 177). در این نظریه واقعیت یک سازه زبانی و گفتمانی است، دائما متغیر است و هرگز به لحاظ هستی‌شناختی وجودی مستقل ندارد. زبان و گفتمان حقیقت را بازنمایی نمی‌کند، بلکه آن را می‌سازد (Wright, 2008: 87). در این

مسیر آنها معتقد به رابطه دانش و قدرت هستند، به گونه‌ای که این قدرت است که دانش را ایجاد می‌کند و دانش نیز در خدمت قدرت و درصدد توجیه عملکرد آن است. بنابراین علم و معرفت زمینه‌مند و تاریخی است و باید در چارچوب شرایط و ساخت اجتماعی که تولید شده مورد بررسی واقع شود. آنها برای آشکار کردن رابطه دانش و قدرت از روش تبارشناسی استفاده می‌کنند. تبارشناسی که رویکردی مبنایگرای است، بر چگونگی ایجاد دانش در شرایط زمانی و مکانی خاص پرداخته، و از این جهت معتقد است هیچ دیدگاهی بر دیدگاه دیگران برتری و رجحان ندارد. پس هیچ حقیقت فرازمانی و فرامکانی وجود ندارد (Brown, 2007: 5). هیچ پدیده و امری دارای جوهر ثابت و لایتغیر نبوده و تلاش برای شناخت ذات حقیقی و کنه امور محکوم به شکست است. همه چیز در حال تغییر است و نباید به امری ثابت و جزم تبدیل شود (Fuller, 2010: 101). عدم قطعیت مشخصه بارز این رویکرد است (Pawar, 2011: 2).

به لحاظ معرفت‌شناختی آنها باورهای جهانشمول، قطعی و ثابت را منکر شده و در عوض به معرفت‌های محلی، نسبی و متکثر از فرهنگ‌ها و ارزش‌های خاص گرایش دارند (Samadara, 2020: 2). آنها به جامعه‌شناسی معرفت باور دارند. بر این اساس باورها و معرفت‌ها شکل گرفته تحت شرایط خاص خود هستند، و نمی‌توان از برتری و موجه‌تر بودن یک باور نسبت به دیگر باورها و معرفت‌ها سخن گفت، بلکه همه آنها در همان شرایطی که ایجاد شده‌اند، از حقیقت برخوردارند. پس هیچ حقیقت واحدی و جهانشمولی وجود ندارد (Aldawod & Day, 2017: 5). همچنین به اعتقاد آنها هیچ معیار، ملاک و داور بی‌طرفی برای تشخیص و تعیین صدق و کذب گزاره‌ها وجود ندارد، بنابراین هر گزاره‌ای دارای اعتبار و صحیح است، هرچند برای دیگران ممکن است این‌گونه نباشد. از نظر سیاسی هیچ گزاره و نظریه‌ای بی‌طرف و خنثی نیست، بلکه جهت‌گیری‌های ذهنی، پیشداوری‌ها و اعتقادات افراد در بیان نظرات و گزاره‌های آنها تأثیر دارد. بنابراین هیچ علمی نیز فارغ از ارزش و بی‌طرف نیست. همچنین آنها به لحاظ روش‌شناختی تکثرگرا هستند، از این رو کثرت را جایگزین وحدت کرده‌اند (Sabouri, 2018: 284). همه این موارد باعث شده است که نسبت به ارزش‌های اخلاقی و مباحث دینی نظریات خاصی داشته باشند.

آنها به جای تأکید بر «بودن» بر «شدن» تأکید دارند. بر این اساس به نفی هرگونه جوهر و ذات حقیقی می‌پردازند. پست‌مدرن‌ها به شدت جوهرستیز هستند. این مسئله باعث می‌شود که هرگونه ضرورت، چه طبیعی یا ماوراء طبیعی نفی گردد. جوهر اخلاق، ارزش‌ها، ادیان و هرآنچه تصور می‌شود دارای الزام و ضرورت است، در فلسفه پست‌مدرن‌ها اعتباری ندارد، چون آنها ساختارگریز، مبنایگریز و تکثرگرا هستند. حقیقت مطلق که از جانب ادیان بیان می‌شود، از جانب پست‌مدرن‌ها کاملاً بی‌معنا و دست نیافتنی است (Souise, 2010: 21). برای پست‌مدرن‌ها محور و منشأ همه معرفت‌ها، حقایق و ارزش‌ها انسان است. بنابراین هیچ اعتقادی به حقایق ماورایی و متافیزیکی وجود ندارد و پذیرفتنی نیست که از وجودی ابدی و ازلی یا موجودات ثابت و مجرد سخن به میان آید. بنابراین به باورها، اعتقادات دینی و ارزش‌های مبتنی بر آنها هیچ اعتقادی ندارند (Samadara, 2020: 1).

اگرچه آنها به صراحت در مورد ماده‌گرایی نمی‌گویند، و حتی از اخلاق و دینداری نیز سخن به میان می‌آورند، ولی مقصود آنها دین و الهیات طبیعی است که جوامع انسانی آنها را بر ساخته است (Duignan, 2022:5). هرچند پست‌مدرن‌ها ماهیتاً متافیزیکال هستند، ولی این مسئله ریشه در مقولات انسانی دارد و از نوع وحیانی و دینی نیست. با توجه به ضرورت ستیز و کلیت‌گریز بودن اندیشه پست‌مدرن، اندیشه آنها ضد دین است و یا اینکه در بهترین حالت می‌توان گفت به دین فردی متمایل هستند. به بیان جان کاپوتو^۱ «حقیقت این است که حقیقتی وجود ندارد» (Foshaugen, 2000: 1). بنابراین اندیشه دینی چطور می‌تواند حقیقت داشته باشد؟ در برداشت لیوتار^۲ از دین، دین دیدگاه فرد را تقویت می‌کند و قدرت نهادها و مذاهبی را که با واقعیت‌های عینی در جامعه پست‌مدرن سروکار دارند، تضعیف می‌کند. هیچ حقایق دینی جهانی وجود ندارد، بلکه واقعیت بر اساس شرایط اجتماعی، تاریخی و فرهنگی با توجه به فرد شکل می‌گیرد. از این رو، نظام فکری دینی پست‌مدرن، واقعیت‌ها را متکثر، ذهنی و وابسته به جهان‌بینی فرد می‌داند (Samadara, 2020: 2-4). بر این اساس همه ارزش‌های اخلاقی و معنوی در همه حوزه‌ها نسبی هستند، و نمی‌توانند جهانشمول و قطعی باشند، بنابراین ترجیح

1 Caputo

2 Lyotard

ارزشی خاصی نباید وجود داشته باشد. هر نوع ارزش و رفتاری در چارچوب فرهنگی جامعه خود مطلوب است.

در رویکرد پست‌مدرنیستی، جهان به کثرتی از گفتمان‌های محلی خودمختار تقسیم شده و همه دارای حقیقت و موجه هستند (Parusnikova, 1991: 27). یکی از پیامدهای نسبت اخلاقی و فرهنگی آزاد شدن انسان از همه قیود اخلاقی و ارزش‌های انسانی و مجاز شدن به سرکشی در مقابل ایده‌های اخلاقی و ارزش‌های دینی است. تفسیر پست‌مدرن از اخلاق به طرز عجیبی و به راحتی مطابق با خواسته‌های عصر لذت‌گرایی کنونی تنظیم شده است (González, 2015: 3). همچنین پست‌مدرن‌ها با عقلانیتی که در مدرنیسم مطرح شده مخالفت و آن را باعث سلطه غرب بر دیگر جوامع می‌دانند. این مسئله باعث بی‌عدالتی است، زیرا هیچ صدایی از حاشیه‌نشین‌ها، سرکوب‌شدگان، ضعیف و شکست‌خورده‌گان شنیده نمی‌شود. آنها با هرگونه اندیشه، بینش و عقلانیتی که مدعی جهانشمولی باشد مخالفت کرده و در عوض سخن از عقل‌ها، بینش‌ها و اندیشه‌های متکثر به میان می‌آورند. بنابراین معیارهای جهانی حقوق بشری، اصول حقوق بین‌الملل جهانی، اصول عدالت جهانی و همه اصول و قوانین کلی را رد می‌کنند. به اعتقاد آنها گفتمان مسلط ارزش‌ها و منافع گروه‌های مسلط را منعکس کرده و دیگر ارزش‌ها و منافع را سرکوب می‌کند (Duignan, 2022:4). بنابراین پست‌مدرن‌ها در عین اینکه به تکرار ارزشی معتقدند و در نتیجه از گروه‌های ضعیف و حاشیه‌نشین در مقابل سلطه‌طلبان دفاع می‌کنند، ولی به هیچ اصول کلی ارزشی و اخلاقی مبتنی بر عدالت، آزادی، حقوق بشر و غیره اعتقادی ندارند.

۳/۴ سازه انگاری

سازه‌انگاران حد واسط اثبات‌گرایی و پسااثبات‌گرایی را مطرح می‌کنند. به بیان آدلر^۱ سازه‌انگاران «سازه‌گرایی را با خردگرایی و پسااساختارگرایی کنار هم قرار می‌دهند»، سپس «ادعای خود را در مورد حد وسط توجیه می‌کنند» (Wiener, 2007: 14). سازه‌انگاران به ابعاد مادی و غیر مادی حیات اجتماعی اهمیت می‌دهند. در این راستا به واقع‌گرایی که فقط به ساختارهای مادی اهمیت می‌دهند انتقاد کرده و در کنار ساختارهای مادی به نقش عناصر غیرمادی و هنجاری

نیز در شکل دادن به ماهیت و منافع و سیاست خارجی کشورها نیز پرداخته و مدعی‌اند که ابعاد اجتماعی و فرهنگی مهمی نیز در هر نظام بین‌المللی وجود دارد (Chernoff, 2007: 68). سازه‌گرایان معتقدند که واقعیت یا حقیقت واحدی وجود ندارد، پس واقعیت نیاز به تفسیر دارد. بنابراین آنها از روش‌های کیفی برای به دست آوردن آن واقعیت‌های چندگانه استفاده می‌کنند (Patel, 2015: 1). این نظریه برای سوژه‌ها به دلیل شکل دادن به فضای بین‌الذهانی، بیشتر از ابژه‌ها نقش قائل است. این فضای بین‌الذهانی سبب شکل‌گیری هرگونه رفتار، از جمله رفتار سیاسی است (Guzzini, 2000: 160). بنابراین سازه‌نگاری دارای هستی‌شناسی ضد ماده‌گرایی است و معتقد است به منظور تفسیری جامع از عرصه جهانی نیاز به توجه به قواعد، هنجارها، فرهنگ و انگاره‌هاست. این مفاهیم شکل‌دهنده به مفهوم هویت است. دین و ارزش‌های اخلاقی از مهمترین عوامل سازنده هویت افراد و دولت‌ها محسوب می‌شوند. هویت‌نمایشی از درک افراد و دولت‌ها نسبت به کیستی خود می‌باشد، که به نوبه خود نشان‌دهنده علایق آنهاست (Theys, 2018: 2). بدین ترتیب سازه‌نگاری اندیشه‌های مذهبی، هنجاری، ارزش‌های اخلاقی و هویت‌های مؤثر در عرصه جهانی را برای درک بهتر آن مورد پذیرش قرار می‌دهد. این متغیرها بخشی از واقعیت‌ها و ساختار غیرمادی عرصه جهانی است. این مسائل می‌تواند رفتار بازیگران مختلف را در فرهنگ‌های مختلف به صورت بهتر و عمیق‌تری مورد فهم و درک قرار دهد.

به عنوان نمونه، به اعتقاد سازه‌نگاران یک فرد و یا دولت مسلمان در عرصه نظام بین‌الملل انگیزه‌ها و راهنمای رفتاری متفاوتی از یک فرد یا دولت کمونیست دارد (Kubalkova, 2000: 684). بنابراین سازه‌نگاران هنجارها و ارزش‌های اخلاقی را به عنوان متغیرهایی برای کمک به توصیف و توضیح رفتار در نظر می‌گیرند. آنها معتقدند که نظریه‌ها باید در خدمت اهداف اخلاقی، بویژه آنهایی که به عدالت اجتماعی و رهایی گروه‌های اجتماعی تحت ستم توجه دارند، باشند. اگرچه سازه‌نگاران با آنارشی در نظام بین‌الملل موافقت دارند، ولی شیوه‌ای که نظام بین‌الملل را درک می‌کنند با نواقح گرایان متفاوت است. آنها با لیبرال‌ها موافقت دارند که وقتی هنجارها، رژیم‌ها و قواعد اخلاقی خاصی وجود دارد، می‌توان بر بسیاری از مشکلات که هرج و مرج با خود می‌آورد غلبه کرد و با دیگر بازیگران همکاری نمود (Chernoff, 2007: 70) از این رو پیروان سازه‌نگاری برای غلبه بر آنارشی بر دیپلماسی و گفتگو تأکید

می‌کنند، زیرا گفتگو باعث ایجاد پیوندهای بین‌الذهانی شده و ارزش‌های اخلاقی و هنجارهایی مانند عدالت، صلح، حقوق بشر را در سطح نظام جهانی شکل می‌دهد و باعث دوری از آنا‌رشی، رقابت برای قدرت، و در نهایت جنگ می‌شود.

۵ اسلام

از نظر هستی‌شناسی، نخستین اصل، اصل واقعیت یا اصالت واقع است. این بدان معناست که جهانی واقعی مستقل از شناخت و معرفت ما در جهان خارج از ذهن وجود دارد. واقعیت‌ها و حقایق، طبیعی و اجتماعی، صرفاً تصورات و پنداشته‌های ذهنی انسان نیستند، بلکه فارغ از ادراک‌ها و تصورات انسان، حقیقتی که نفس الامر نامیده می‌شود، وجود دارد. اما نفس الامر بسیار فراتر از جهان مادی و فیزیکی است. نفس الامر در گزاره‌های تجربی، واقعیت‌های مادی است در وجدانیات، واقعیت‌های نفسانی و در گزاره‌های منطقی نیز ذهن است. در جهان‌بینی اسلامی واقعیت‌ها و حقایق عالم وجود هم عینی، محسوس و ملموس و هم نامحسوس و مشاهده‌ناپذیر هستند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۵۳). بنابراین برخلاف واقع‌گرایی مادی اثبات‌گرا، هستی و وجود (واقعیت) مساوی ماده و جهان فیزیکی نبوده، بلکه متافیزیک نیز واقعیت و حقیقت دارد، که قلمرو آن بسیار فراتر از جهان مادی است.

همچنین در بعد هستی‌شناختی، اسلام قائل به جوهرگرایی، به معنای قائل بودن اصالت ذاتی برای پدیده‌های طبیعی و غیرطبیعی است. پدیده‌ها بر صفات و خواصی دلالت دارند که سرشت و طبیعت ثابت و متعینی داشته و قابل توصیف و تبیین هستند. بر این اساس جهان متشکل از اجزا و موجودیت‌های متمایز و مجزا مانند افراد، اعیان، فرایندها، حوادث و ساختارهای مادی و غیرمادی است که از ذات و جوهر برخوردار بوده و به طور فرازمانی و فرامکانی وجود دارند. همچنین در رویکرد اسلامی به اصل علیت تأکید می‌کنند. نیروهای علی صرف نظر از اینکه مشاهده‌پذیر یا مشاهده‌ناپذیر باشند، در جهان طبیعی و اجتماعی وجود دارند. از این رو بین پدیده‌های اجتماعی نیز مانند پدیده‌های طبیعی رابطه علی وجود دارد که قابل کشف و تبیین هستند. این نیروهای علی اگرچه نامشهود هستند، ولی از طریق معلوم و آثارشان به وجود آنها پی می‌بریم (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۵۴). در سطح عمیق‌تر جهان هستی، به ویژه جهان اجتماعی، سازوکارها و روابط علی مشاهده‌ناپذیری وجود دارد که به سادگی قابل درک نیست و ما شناخت

اندکی از آنها داریم. در هر دو جهان طبیعی و اجتماعی، مجموعه پیچیده‌ای از متغیرها در تعامل با یکدیگر هستند. در علوم طبیعی می‌توان از طریق انجام آزمایش‌های تکرارپذیر و کنترل پذیر این علیت را به صورت تجربی و عینی نشان داد، اما در جهان اجتماعی این امر امکان‌پذیر نیست.

در بینش اسلامی، بر جهان هستی، اعم از طبیعی و اجتماعی، قوانین و قواعد ثابت و تغییرناپذیری حاکم است که در گذر زمان دستخوش تغییر و تحول نمی‌شوند. از جمله قوانین تکامل طبیعی و قوانین تکامل اجتماعی که به رغم تکامل پدیده‌های طبیعی و زندگی اجتماعی انسان، ثابت و پابرجاست. از این رو پدیده‌های اجتماعی و دینی نیز مانند پدیده‌های طبیعی قاعده‌مند و قانونمند است که می‌توان آنها را به صورت تعمیم‌ها و قواعد و قوانین عام و کلی بیان داشت. نظریه شناخت و معرفت‌شناسی اسلامی قائل به امکان شناخت است، به گونه‌ای که انسان می‌تواند به حقیقت اشیاء و پدیده‌ها دست یابد و یقین حاصل نماید (محمدزاده، ۱۳۸۷: ۵۲). بنابراین یکی از مهمترین اصول و پیشفرض‌های معرفت‌شناسی اسلامی، اصالت درک واقعیت و شناخت حقیقت است.

برخلاف رویکردهای اثبات‌گرا و پساناثبات‌گرا که یا مبنای و شالوده‌های نظام طبیعت را مبنای معرفت می‌دانند و یا هیچ شالوده و مبنایی برای معرفت قائل نیستند، در نظام اسلامی این شالوده و مبنای معرفتی را هم بر نظام طبیعی و هم بر نظام اجتماعی قائل است و بر اساس اصل علیت همه امور را در تأثیر و تأثر با یکدیگر قابل بررسی می‌داند که همه آنها در نهایت به یک اصل واحد رسیده و آن اصل توحید است. این مسئله سبب تمایز رویکرد اسلامی از رویکردهای غربی شده است. همچنین انسان‌ها نه بر اساس اصول خردگرایی و عقلانیت ابزاری مبتنی بر محاسبه سود و فایده مادی، بلکه بر اساس اصول اخلاقی و ارزش‌های دینی تصمیم گرفته و رفتار می‌کنند. اسلام سرنوشت همه انسان‌ها را مشترک و به هم پیوسته می‌داند. از این رو ملی‌گرایی و خودپرستی ملی را نفی کرده، و برای سعادت نوع بشر اصول اخلاقی مشترکی ارائه داده و سعی در هدایت همگان دارد (ابراهیمی و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۳). در رویکرد اسلامی همه انسان‌ها برای رسیدن به سعادت می‌بایست به اصول و ارزش‌های اخلاقی و دینی پایبند باشند. ارزش‌های اخلاقی و انسانی حاکم بر رفتار فردی و جمعی انسان از آن جهت که در فطرت انسان ریشه دارند، ذهنی یا قراردادی نیستند، بلکه اموری واقعی و حقیقی هستند که قابل کشف

هستند. این ارزش‌ها در وجود انسان نهفته هستند و انسان با درک واقعیت خود، می‌تواند آنها را کشف کند. از این جهت صفاتی نظیر دروغ، خیانت، ظلم و .. ذاتاً و قبیح بوده و صفات دیگری نظیر نوع‌دوستی، عدم ظلم، عدالت، احسان، راست‌گویی و ایثار، ذاتاً نیکو هستند. همچنین ارزش‌هایی مانند صلح پاس داشته می‌شود. از آنجا که صلح پایدار مبتنی بر قسط و عدالت اجتماعی است، و ظلم و نابرابری عامل تهدید کننده عدالت است، در اسلام برای رسیدن به صلح عادلانه، مبارزه با ظلم تجویز شده است. اسلام با برتری‌طلبی و سلطه در نظام بین‌الملل مخالف است، چون سلطه‌طلبی با ظلم همراه است، بنابراین باید روابط بین‌الملل به گونه عادلانه‌ای سامان یابد که در آن ظلم به حداقل برسد. بنابراین در پرتو تعلیمات اسلامی حمایت از مظلوم گنجانده شده است (ابراهیمی و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۴). بنابراین ساختارها و ارزش‌های درست و نادرست حاکم بر روابط بین‌الملل حقایق انکارناپذیری هستند که به رفتار و هویت بازیگران شکل می‌دهند. بازیگران نیز با عمل به آنها، این ارزش‌ها را بازتولید می‌کنند.

به طور کلی با توجه به ارزش و مرجعیت معرفتی عقل، شهود و وحی در معرفت‌شناسی اسلامی و عدم انحصار معرفت به علم تجربی و حسی، گزاره‌های هنجاری، ارزشی، متافیزیکی و دینی نیز در رویکرد اسلامی گزاره‌هایی معنادار بوده و ارزش علمی-معرفتی دارند. به طوری که هم امکان تولید گزاره‌های اخلاقی و ارزشی در چارچوب معرفت علمی وجود دارد و هم علم می‌تواند در مورد این گزاره‌ها داوری کند. زیرا اولاً در مقام اکتشاف و گردآوری، علاوه بر حس، عقل، شهود و وحی نیز منبع شناخت و معرفت است. ثانیاً در مقام داوری و موجه‌سازی نیز عقل و وحی ملاک صدق و اعتبار گزاره‌های معرفتی ارزشی را تعریف و تعیین می‌کنند. بر این اساس علم عاری از ارزش نه ممکن و نه مطلوب است. به گونه‌ای که علم و نظریه علمی علاوه بر توصیف و تبیین واقعیت‌های روابط بین‌الملل باید از قدرت و امکان داوری در مورد آنها نیز برخوردار باشد. بنابراین نظریه اسلامی روابط بین‌الملل؛ هنجاری و تجویزی است، زیرا تنها به توصیف و تبیین پدیده‌های بین‌المللی همت می‌گمارد، بلکه توضیح می‌دهد که چه امکان‌هایی برای کنش سیاسی بشر و جامعه بین‌المللی وجود دارد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۶۶-۵۶). در این راستا نظم و نظام بین‌الملل مطلوب تعیین و برای رسیدن به آن هدف‌گذاری شده است. بنابراین نظریه اسلامی نظریه‌ای هنجاری است. در چارچوب این نظریه ارزش‌هایی جهانشمول که از فطرت بشر نشأت می‌گیرد وجود دارد، بنابراین شکل‌گیری

یک جامعه جهانی اخلاقی بر مبنای ارزش‌ها، منافع و نهادهای مشترک بشری که تحت هدایت اسلام است، امکان‌پذیر است.

این نظم جهانی عادلانه و اخلاقی است که در نهایت سعادت بشریت را در پی دارد. در این نظم جهانی همه انسان‌ها برابر و برادرنند و هیچ یک از عوامل واگرایی مانند طایفه‌گرایی، نژادپرستی، رنگ، دین و ... نمی‌تواند معیار و ملاک برتری باشد (ابراهیمی و دیگران، ۱۳۸۹: ۳۲). از آنجا که اسلام یک رویکرد اخلاقی دارد که در پی حل معضلات بشری است، مشکلات و نارسایی‌های نظام بین‌الملل موجود را نفی کرده و از این جهت با نظریه انتقادی نظام بین‌الملل دارای اشتراکاتی است. از آنجا که یکی از مهمترین معضلات نظام بین‌الملل کنونی بی‌عدالتی است، هم در اسلام و هم در نظریه انتقادی و حتی نظریات سازه‌انگاری و پست‌مدرنیسم آشکار ساختن روابط مبتنی بر قدرت و نظم ناعادلانه، و الغای روابط مبتنی بر سلطه و سرکوب یک تعهد اخلاقی محسوب می‌شود. مسئله اساسی این است که در اسلام بحث فراتر از الغای روابط سلطه و اعمال ارزش‌های اخلاقی مانند حقوق بشر و عدالت است، زیرا می‌باید مبحث تعالیم دین اسلام مد نظر قرار گیرد و همه انسان‌ها تحت حاکمیت تعالیم اسلام و زیر پرچم این دین آسمانی قرار گیرند، مسئله‌ای که با توجه به اصالت گفتمانی و اعتبار دادن به فرهنگ‌ها، ادیان، نژادها و فرقه‌های مختلف، مورد قبول این مکاتب قرار نمی‌گیرد. بنابراین اسلام از جهت اینکه عقلانیت ایزاری، مادی‌گرایی و فایده‌گرایی صرف اثبات‌گرایی را منکر شده، با اثبات‌گرایان مخالف است. در اسلام هدف وسیله رو توجیه نمی‌کند، لذا برای رسیدن به هدف از وسیله و ابزار غیر اخلاقی استفاده نمی‌شود. از این جهت که دینی جهانشمول بوده و قائل به فراگیری ارزش‌های دینی و فطری انسانی برای تمام بشریت است، سایر مکاتب پسااثبات‌گرا را در مقابل خود می‌بیند، زیرا پسااثبات‌گرایان ارزش‌های عام و جهانشمول را رد کرده بر مسائلی مانند تفاوت، ناهمگنی و روابط متقابل اجتماعی در مدار اخلاق جهانی و در سایه گفتگو تأکید دارند. پسااثبات‌گرایان، بویژه پست‌مدرن‌ها، با هرگونه تلاش برای همسان‌سازی و عام‌گرایی‌های اخلاقی مخالفت می‌کنند و آن را مساوی با توتالیتراریسم و سلطه‌طلبی در نظر می‌آورند. مسئله دیگر این است که نظریات پسااثبات‌گرا هیچ موضوعی را دارای اعتبار و ارزش پایدار و دائمی نمی‌دانند، بلکه معتقدند که هویت‌ها و منافع به طور دائمی در حال دگرگونی، تغییر و بازسازی

هستند، بنابراین با اصول جاودانه و همیشگی اسلام موافقتی ندارند. در صورتی که در اسلام با اصول لایتغیر، جاودانه و همیشگی مواجه هستیم، به همین دلیل اصول اسلامی فرازمانی، فرامکانی و جاودانه است و پیامبر اسلام آخرین رسول الهی و پیامبری برای هدایت تمام بشریت است.

نتیجه‌گیری

در یک تقسیم‌بندی می‌توان رویکردهای معرفتی انسان در عرصه روابط بین‌الملل را به اثبات‌گرا یا پوزیتیویسم و پسااثبات‌گرا تقسیم کرد. پژوهش حاضر سعی کرد به لحاظ مبانی فرانظری هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی نظریه‌های اثبات‌گرا و به طور ویژه واقع‌گرایی و نظریات پسااثبات‌گرایی شامل نظریه انتقادی، پست‌مدرنیسم و سازه‌انگاری را مورد بررسی قرار داده و در نهایت مبانی فرانظری اسلام را نیز مطرح کرده، تا بتواند از رهگذر این طرح و بررسی، جایگاه ارزش‌های اخلاقی و هنجاری را در این رویکردها مورد بررسی و تا حدودی مقایسه قرار دهد. مشخص شد که در چارچوب اثبات‌گرایی عین از ذهن و ارزش از واقعیت جدا بوده و این رویکرد مبتنی بر عقلانیت ابزاری، بر کنشگرانی خردمند و فایده‌گرا تأکید دارد که در محیط راهبردی نظام بین‌الملل بر مبنای بازی با حاصل جمع صفر و در رقابت با دیگران، صرفاً به برآوردن منافع خود می‌اندیشند و در این مسیر ارزش‌های اخلاقی هیچ جایگاهی ندارد. البته باید توجه شود که مفهوم اخلاق و ارزش‌های اخلاقی در رویکردهای مختلف متفاوت است. در رویکرد رئالیستی سلطه بر دیگران، دستیابی به منافع ملی و حفظ امنیت و رفاه شهروندان با هر وسیله‌ای، عملی اخلاقی است و افرادی که به این وعده حتی با ارتکاب جنایات بین‌المللی عمل می‌کنند به عنوان قهرمان ملی مورد تقدیر قرار می‌گیرند. با این توصیف تمام نظریات بین‌المللی واجد ارزش‌های اخلاقی هستند، ولی مسئله این است که در نظریات دیگر از جمله نظریات انتقادی، پست‌مدرنیسم و سازه‌انگاری ارزش‌هایی مانند صلح، عدالت، آزادی، حقوق بشر و مساوات ارزش‌هایی اخلاقی است که بر سیاست و منافع مقدم است. در این حوزه‌ها باید‌ها و نیاید‌ها، بنابراین هنجارها در مرکز توجه قرار دارد. اسلام نیز به دلیل اینکه اثبات‌گرایی مکتبی مادی‌گرا است و عینیات را در مرکز توجه دارد، با آن مخالف است. اصول مادی‌گرایی مانع از شکل‌گیری نظام جهانی مبتنی بر ارزش‌های اخلاقی گردیده،

ولی اسلام در درجه اول مکتبی اخلاقی است. سیاست و قدرت در اسلام در خدمت ارزش‌های اسلامی و ابزاری برای تشکیل یک جامعه مبتنی بر ضوابط اخلاقی است. از نظر اسلام نظام بین‌الملل باید از حالت آنارشی به نفع شکل‌گیری یک جامعه بین‌المللی خارج شود. این جامعه باید بر اساس اخلاق، ارزش‌ها و نهادهای مشترک جهان‌شمولی ایجاد شود که اسلام مقرر نموده است. اسلام در این مسئله که هویت‌ها و ارزش‌ها به منافع شکل داده و ساختارهای مادی در کنار ساختارهای فرهنگی و هنجاری به رفتار کنشگران شکل می‌دهند با سازه‌انگاران موافقت دارد، ولی در نهایت می‌باید جامعه جهانی و صلح جهانی مبتنی بر ارزش‌های اسلامی شکل گیرد که مانع از اعتبار سایر ادیان، فرهنگ‌ها و فرقه‌های دینی و غیردینی دیگر است. این مسئله بویژه در پست‌مدرنیسم مورد تأکید است. آنها هیچ یک از اصول جهان‌شمول اسلام را نمی‌پذیرند. از آنجایی که اسلام مخالف اصل برتری‌طلبی و سلطه‌جویی است، به دنبال رهایی نظام بین‌الملل از سلطه قدرت‌های بزرگ و ساماندهی آن بر مبنای عدالت است. از این جهت اسلام با نظریه انتقادی موافقت دارد، ولی اسلام معتقد به برقراری حکومت و یک جامعه اخلاقی جهانی واحد بر اساس ارزش‌ها، منافع و اصول اسلامی است که سعادت کل بشریت را تأمین کند، و وحدت فرهنگی، اخلاقی، اندیشه و نظر را در میان بشریت ایجاد کند، که از این جهت نظریات پسااثبات‌گرا با آن مخالفت می‌ورزند. زیرا اساساً در اندیشه پسااثبات‌گرایان و بویژه رویکردهای سازه‌انگار و پست‌مدرن پدیده‌ها و مقوله‌های اجتماعی و معانی آنها توسط کنشگران اجتماعی برساخته شده و در حالت بازنگری دائمی قرار دارند. بنابراین هیچگاه وحدت فرهنگی و اخلاقی شکل نمی‌گیرد و اگر این مسئله ایجاد شود نشان دهنده شکل‌گیری توتالیتریسم و اقتدارگرایی است که خود ناقض اصول و ارزش‌های اخلاقی دیگر نظیر آزادی است.

فهرست منابع

- ابراهیمی، شهروز، ستوده، علی اصغر، شیخون، احسان (۱۳۸۹)، «رویکرد اسلامی به روابط بین‌الملل در مقایسه با رویکردهای رئالیستی و لیبرالیستی»، دانش سیاسی، سال ششم، شماره ۲، صص ۴۲-۵۰.
- آدرنو، تنودور، هورکهایمر، ماکس (۱۴۰۱)، دیالکتیک روشنگری، ترجمه مراد فرهادپور و امید مهرگان، تهران: نشر هرمس.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۹)، «مبانی فرانظری نظریه اسلامی روابط بین‌الملل»، روابط خارجی، سال دوم، شماره ۶، صص ۹۶-۴۹.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۹۳)، فرانظریه اسلامی روابط بین‌الملل، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
- محمدزاده، رضا (۱۳۸۷)، معرفت‌شناسی: مقدمه‌ای بر نظریه شناخت، تهران: دانشگاه امام صادق.
- واله، حسین، جوادی، امیر رضا (۱۳۹۷)، «متافیزیک نزد پوزیتیویست‌های منطقی و ویتگنشتاین متقدم»، فلسفی شناخت، شماره ۷۸/۱، صص ۳۰۵-۲۷۵.
- ولی‌زاده، اکبر، شسیراوند، صارم، عمرانی، ابوذر، رنجبری، کمال (۱۳۹۹)، «چالش‌های فرانظری نظریه نئورئالیستی در روابط بین‌الملل»، مطالعات سیاسی، سال نوزدهم، شماره ۴۷، صص ۱۲۲-۱۰۱.
- Ahmed, Abdelhamid (2008), "Ontological, Epistemological and Methodological Assumptions: Qualitative Versus Quantitative", Faculty of Education, Helwan University, Egypt, Available at: <https://www.researchgate.net/publication>
- Aldawod, Alvin & Day, John (2017), "A Critical Reflection Upon the Postmodernist Philosophical Positions and Issues Relevant to Entrepreneurship Research", Available at: <http://eprints.hud.ac.uk/id/eprint/33938>.
- Bohman, James (2005), "Critical Theory", Stanford Encyclopedia of Philosophy, Available at: <https://plato.stanford.edu/entries/critical-theory/>
- Brook, Dominick H.F. (2006), "The Rise of Regionalism: A Neo-Utilitarian Approach", Ohio University, Athens, Available at: <https://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm>.
- Brown, Catrina (2007). Situating Knowledge and Power in the Therapeutic Alliance. In C. Brown & T. Augusta-Scott (Eds.), Narrative therapy: Making meaning, making lives (pp. 3-22). Available at: <https://psycnet.apa.org/record/2006-1171>
- Chernoff, Fred (2007), Theory and Metatheory in International Relations, New York: Palgrave Macmillan.

- Duignan, Brian (2022), "Postmodernism Philosophy", Available at: <https://www.britannica.com/topic/y>.
- Ferreira, Marcos Farias (2018), "Introducing Critical Theory in International Relations", E-International Relations, ISSN 2053-8626, pp: 1-7.
- Foshaugen, Edvard Kristian (2000), The Moral Value System of the Church in a Relativistic Postmodern World: A Practical Theological Theory of Dogmatic Legalism or Incarnational Engaged Compassion, Available at: <https://www.researchgate.net>.
- Fuller, Steve (2010), "Postmodernism's Epistemological Legacies: Objects Without Purpose, Movement Without Direction and Freedom Without Necessity", Available at: <https://www.cairn.info/revue-internationale-de-philosophie-2010-1-page-101.htm>.
- González, Pedro Blas (2015), "Schopenhauer and Postmodern Ethical Affectation", Nov 29, Available at: <https://kirkcenter.org/essays/schopenhauer-and-postmodern-ethical-affectation>.
- Grix, Jonathan (2002), "Introducing Students to the Generic Terminology of Social Research", Politics, Vol. 22, No. 3, pp: 175-186.
- Guzzini, Stefano (2000), "A Reconstruction of Constructivism in International Relations", European Journal of International Relations, Vol. 6, No. 2, Pp: 147-182.
- Hamilton, Scott (2017), "A Genealogy of Metatheory in IR: How 'Ontology' Emerged from the Inter-Paradigm Debate", International Theory, Vol. 9, No. 1, pp: 136-170.
- Humphreys, A. R. C. and Suganami, H., eds. (2017), "Problems of Causation in World Politics", Journal of International Relations and Development, Vol. 20, No. 4, Palgrave Macmillan, University of Reading.
- Kant, Sarita-Louise (2014), "The Distinction and Relationship Between Ontology and Epistemology: Does It Matter?", Politikon: IAPSS Political Science Journal, Vol. 24, pp: 68-85.
- Kubalkova, Vendulka (۲۰۰۰) "Towards an International Political Theology", Millennium, Journal of International Studies, Vol. ۲۹, No. 3, pp: 675-704.
- Lundborg, Tom (2018), "The Ethics of Neorealism: Waltz and the Time of International Life", European Journal of International Relations, Vol. 25, No. 1, pp: 229-249.
- Marsh, David & Furlong, Paul (2002), A Skin not a Sweater: Ontology and Epistemology in Political Science, In: Theory and Methods in Political Science, Palgrave Macmillan, Available at: <https://www.governance.Pdf>

- Nilsson, Alice (2023), "The Humanism of Critical Theory: The Frankfurt School's 'Realer Humanismus'", Philosophy & Social Criticism, Online First, SAGE Publications.
- Noddings, Nel (1995), Philosophy of Education, Stanford University, Westview Press, A Member of Perseus Books, L.L.C. Published in United States of America
- Park, Yoon Soo & Konge, Lars & Artino, Anthony (2020), "The Positivism Paradigm of Research", Academic Medicine: Journal of the Association of American Medical Colleges, Vol. 95, No. 5, pp: 690-694.
- Parusnikova, Zuzana (1991), "Is a Postmodern Philosophy of Science Possible?", Studies in History and Philosophy of Science, Vol. 23, No. 1, pp: 21-37.
- Patel, Salma (2015), "The Research Paradigm – Methodology, Epistemology and Ontology – Explained in Simple Language", July 15, Available at: <https://salmapatel.co.uk/academia/the-research-paradigm>
- Pawar, N.B (2011), Post Modernism and English Literature: What is Post Modernism? Indian Streams Research Journal, Vol 1, pp 1-6.
- Read, James H. (2012), "Is Power Zero-Sum or Variable-Sum? Old Arguments and New Beginnings", Political Science Faculty Publications, No. 4. Pp: 1-52.
- Roach, Steven (2009), "Critical Theory, Marxism and International Ethics", From: The Ashgate Research Companion to Ethics and International Relations Routledge, Available at: <https://www.routledgehandbooks.com/doi/10.4324/9781>.
- Sabouri, Hossein (2018), "Postmodernism, Philosophy and Literature", Journal of Philosophical Investigations, Vol. 12, No. 24, pp: 272-285.
- Samadara, Sewwandi (2020), "Religion in Postmodern Society (Regarding Lyotard's Concept of Meta-Narratives)", Jun 7, Available at: <https://medium.com/@sewsam/religion>
- Sousa, Filipe J. (2010), "Meta-Theories in Research: Positivism, Postmodernism, and Critical Realism", SSRN Electronic Journal, No. 16, pp: 455-503.
- Taqiyuddin, Muhammad & Rahmawati, Fitra Awalia (2020), "Positivism According to Islamic Perspective", Available at: <https://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm?abstract=7>.
- Theys, Sarina (2018), "Introducing Constructivism in International Relationstheory", E-International Relations, Available At: <https://www.e-ir.info/Pdf/72842>.

- Wiener, Antje (2007), "Constructivist Approaches in International Relations Theory: Puzzles and Promises", SSRN Electronic Journal, Available At: <https://www.researchgate.net>.
- Wood, Cath (2008), "To Know or Not to Know: A Critique of Postmodernism in Social Work Practice", Australian Social Work, Vol. 50, No. 3, pp: 21-27.
- Wright, Pablo G. (2008), "Postmodern Ontology, Anthropology, and Religion", Culture and Religion an Interdisciplinary Journal, Vol. 1, No. 1, pp: 85-94.
- Yalvaç, Faruk (2017), "Critical Theory: International Relations' Engagement with the Frankfurt School and Marxism", International Studies, Available at: <https://oxfordre.com/internationalstudies>.
- Zolfaghari, Mahdi (2022), "The Nature and Structure of International Relations in Neorealism and Islamic Theory: A Comparative Study", Islamic Political Thought, Vol. 9, No. 2, pp: 155-173.

